



دلایل اهتمام به روش‌های تجربی در علوم انسانی مدرن

حجت‌الاسلام احمدحسین شریفی، رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران در پاسخ به این سؤال که چرا اهتمام به علوم تجربی در علوم انسانی جدید صورت گرفته است، گفت: این موضوع دلایل زیادی دارد و یک دلیل این است که روش تجربی در مقام عمل از رنسانس به بعد کارآمدی خود را مخصوصاً در علوم طبیعی نشان داد.

احمدحسین شریفی

به گزارش خبرنگار ایکننا، حجت‌الاسلام والمسلمین احمدحسین شریفی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) و رئیس مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، امروز یکشنبه ۵ تیرماه در نشست «چشم انداز تکامل و اثربخشی علوم انسانی اسلامی در ایران»، که از سوی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی برگزار شد، با موضوع «چالش‌های روش شناختی علوم انسانی اسلامی» به سخنرانی پرداخت.

در ادامه گزیده‌ای از سخنان وی را می‌خوانید:

با توجه به گستردگی این عنوان و مطالب بسیار متنوعی که در این زمینه وجود دارد، بنده بر چالش‌های روش شناختی علوم انسانی اسلامی تمرکز می‌کنم و به مسائلی همانند چالش‌های معرفت‌شناسانه نمی‌پردازم. از میان چالش‌های روش شناختی هم بنده به یکی از مهم‌ترین آنها می‌پردازم. با نگاه تاریخی بسیار سریع به مسئله علوم انسانی اسلامی می‌توان گفت که از نخستین روزهایی که مسلمین با علوم انسانی مدرن آشنا شدند، ایده علوم انسانی اسلامی یا اسلامی سازی علوم انسانی از سوی عده‌ای انگشت شمار در مراکز علمی جهان اسلام همانند سیدجمال اسدآبادی، اقبال لاهوری، سیداحمدخان هندی، سیدابوالاعلی مودودی و امثالهم مطرح و دغدغه علوم انسانی برای آنها بسیار جدی شد.

نحوه مواجهه اندیشمندان مسلمان با علوم انسانی مدرن

قابطه مراکز سنتی در جهان اسلام نسبت به اهمیت این ایده و مواجهه نقادانه با علوم انسانی غرب غافل بودند و به گونه‌ای سرسپرده این علوم شدند و به خودشان اجازه نمی‌دادند که نگاهی نقادانه به این علوم داشته باشند، اما افرادی که نام آنها بیان شد با وجود برخی اختلاف دیدگاه‌ها، خصوصیات مشترکی داشتند که یکی از این موارد شناخت نسبتاً عمیق از اسلام و بنیان‌های فکر اسلامی و اعتقاد و باور عمیق به اجتهاد اسلامی با تکیه بر موارد دینی بود. اقبال لاهوری در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» می‌گوید که فقط کتاب و سنت منابع اجتهاد نیستند، بلکه عقل، تاریخ و ... هم می‌توانند منشأ اجتهاد قرار گیرند. خصوصیت دیگر این افراد این است که تقریباً همگی با علوم انسانی مدرن آشنا بودند و بنیان‌های فلسفی علوم انسانی مدرن و ضعف‌ها و نقاط قوت آن را می‌دانستند.

وقتی این افراد با عینک اسلامی نگاه می‌کردند، به تک بعدی بودن این علوم پی می‌بردند. در پنج شش دهه اخیر، مسئله علوم انسانی اسلامی به شکل جدی تری مطرح و ضعف‌های علوم انسانی مدرن و تضادهای آن با فکر اسلامی بر بسیاری از افراد روشن شد. البته این افراد کمتر از پنج درصد اندیشمندان اسلامی را شامل می‌شدند، اما قطعاً نسبت به ایام اولیه بیشتر بودند. همچنین ضعف روش تجربی در مطالعات علوم انسانی و ضعف شالوده علوم انسانی مدرن یعنی انسان‌شناسی داروینستی و انسان‌شناسی آگوست کنتی بر بسیاری از اندیشمندان اسلامی آشکار شد.

ناکارآمدی‌های علوم انسانی مدرن

در کنار همه اینها ناکارآمدی علوم انسانی مدرن برای حل مشکلات انسان مدرن روشن شد. قرار بود جامعه‌شناسی، جامعه را انسانی‌تر کند، اما به شکل منفعلانه‌ای با جامعه مواجه شد و هیچ درمانی را برای مشکلات خانوادگی و اجتماعی و حرکت به سمت آرمان‌های انسانی فراهم نکرد. همه دیدند و می‌بینند که عالمان علوم انسانی مدرن در برابر تحولات مختلف منفعل هستند. آمریکا مهد روان‌شناسی عالم و روانکاوی است، اما بیشترین بیماری‌های روحی و روانی هم مربوط به این کشور است. لذا این علوم راهکاری واقعی برای حل مشکلات بشری ارائه ندادند. البته منظورم این نیست که هیچ اثر و فایده‌ای نداشتند، بلکه انتظاری را که از آنها می‌رفت برآورده نکردند. به همین دلیل ایده علوم انسانی اسلامی در مقایسه با قبل جایگاه و اهمیت بالاتر و مدافعان بیشتری پیدا کرد.

مسئله دیگر جایگاه روش در علوم انسانی مدرن است. روش در علوم انسانی مدرن جایگاه بسیار برجسته‌ای پیدا کرده و به ناحق معیار تمایز علوم شناخته شده است، چراکه با روش نمی‌توان علوم را طبقه بندی کرد، چون علم‌شناسان سنتی هیچ‌گاه روش را به عنوان معیار تمایز علوم معرفی نکرده‌اند. همچنین، در علوم انسانی جدید، علوم تجربی به دو دسته طبیعی و انسانی تقسیم می‌شوند و تلقی عموم اندیشمندان غربی از علوم انسانی و حتی افرادی که در تقابل با نگاه پوزیتیویستی هستند این بوده است که نوعی وحدت روش شناختی بین علوم طبیعی و انسانی وجود دارد.

حال چرا اهتمام به علوم تجربی در علوم انسانی جدید صورت گرفت؟ این موضوع دلایل زیادی دارد؛ یکی اینکه روش تجربی در مقام عمل از رنسانس به بعد کارآمدی خود را مخصوصاً در علوم طبیعی نشان داد. این مسئله عالمان علوم انسانی را به این نتیجه رساند که موفقیت علوم طبیعی به روش آنها بوده و بهتر است ما همین روش را در مطالعات علوم انسانی از جمله سیاست، اخلاق، اقتصاد و ... به کار ببریم. همچنین غلبه فلسفه های تجربی و اثباتی از دوره رنسانس به بعد همانند اندیشه های دکارت، اسپینوزا، هیوم و لاک در فضای علم اثرگذار بود. وقتی گفته شد هرچیزی که با تجربه به دست نیاید بی معناست، طبیعی است که این بر عالمان علوم انسانی هم اثرگذار باشد. لذا آنها گفتند که اگر قرار است علم ما مورد توجه عموم جامعه قرار گیرد، باید آزمایش تجربی شود.

دلایل اقبال به روش تجربی

عامل دیگر برای گرایش به روش تجربی در علوم انسانی مدرن این بود که عده ای از مدافعان روش تجربی، وقتی که قوت کثرت گرایی روشی را دیدند، گفتند که ما می خواهیم در علوم انسانی مدرن لایه های ابژکتیو را بررسی و نیز پدیده های انسانی را مطالعه کنیم و این کار با لایه های شهودی و عقلی امکان پذیر نیست؛ هرچند آنها گفتند که می توانیم جامعه شناسی دینی، شهودی و عرفانی هم داشته باشیم، اما ما به دنبال روان شناسی و جامعه شناسی تجربی هستیم، چراکه علوم انسانی مدرن به تقسیم کار پرداخته و صرفاً یک لایه را تحلیل می کند، چون ابزار آن را در اختیار دارد.

نکته دیگری که به منزله دلیلی برای اهتمام به روش تجربی محسوب می شود این است که به گفته یکی از عالمان این دیدگاه، در انسان شناسی علمی هیچ گاه به دنبال این نیستیم که تمام هویت یک انسان را بشناسیم، چون چنین چیزی میسر نیست، بلکه دانش تجربی یک امر گزینشی است و ابعاد خاصی از پدیده ها را بررسی و تجربه می کند و هرگز نمی تواند ادعا کند همه چیز را درباره هرچیزی که در عالم وجود دارد، می دانیم. بنابراین در علم نباید هیچ گاه به دنبال کل گرایی باشیم. لذا باید فقط بر شناخت ابعاد تجربه پذیر آن متمرکز شویم.

دلیل دیگر برای اهتمام به روش تجربی این است که گفته شده علمی بودن یک علم به عمومی بودن آن است و علم شخصی علمی واقعی نیست، بلکه علم باید عمومی باشد. لذا دیگر نمی توان از جامعه شناسی اسلامی یا مسیحی سخن گفت. هرچند ما به دنبال قرائت اسلامی از آن هستیم، چراکه مبانی معرفت شناختی و روش شناختی تجربه گرایی نادرست است و فیلسوفان اسلامی به طور مفصل گفته اند که اگر بخواهیم با روش تجربی معرفت را بفهمیم، نادرست است و نقدهای فراوانی به این روش از اندیشه وارد شده است. علاوه بر این، تلقی فیلسوفان علوم انسانی مدرن از وحدت روشی و موضوعی علوم طبیعی و انسانی نادرست است، چراکه روش، محصول مسئله و موضوع است و امری دلخواهی نیست و هرگز کنش های انسانی را نباید به مثابه کنش های تجربی در نظر گرفت.